

نشانگان فروپاشی دودمان قاجار از منظر سیاحت‌نامه

ابراهیم‌بیگ

محسن خلیلی^۱، حسن زرگری سنقر^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۱)

چکیده

زوال نظام سیاسی واجد نشانه‌هایی است. از منظر ابن‌خلدون بدویان به دلیل داشتن عصبيت بیشتر بر یک‌جانشینان ظفر می‌یابند و زمینه‌های تأسیس امارت را فراهم می‌آورند. سپس پیروزمندان با خلق و خوی شهریان خو گرفته و سخت‌کوشی چادرنشینی جای خود را به محافظه‌کاری می‌دهد و عصبيت آن‌ها به ضعف می‌گراید و زمینه آماده می‌شود تا گروهی دیگر بر آن‌ها چیره شوند. نگارندگان با بهره‌گیری از سومین پرسش مقوله قدرت (قدرت چگونه از دست می‌رود؟) و با بهره‌گیری از رهیافت ابن‌خلدون و با برشماری نشانگان زوال قدرت بر آن شده‌اند که با تحلیل سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ به شمارش تفسیرگونه نشانگان زوال قاجاریه بپردازند.

کلیدواژگان: زوال قاجار، ابن‌خلدون، عصبيت، سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ.

۱. مقدمه

سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ در زمانه‌ای نگارش شد که قاجاریه در آغاز انحطاط قرار گرفته بود. نوشتار مراغه‌ای در زمانه خود غم‌نامه به شمار رفت و خوانندگان بسیار یافت تا جایی که بسیاری را گمان این است که مرثیه‌سرایی‌های سیاحت‌نامه انگیزه‌ای بسیار قوی برای زدایش یک نظام

khalilim@um.ac.ir

۱. استاد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

سیاسی در حال زوال فراهم آورد. نگارندگان نظریه عصیبت و سیاحت‌نامه را در کنار هم قرار داده‌اند تا برافتادن قاجاران را بسنجند. با نشانگان زوال به یک داستان تاریخی رجوع و سپس با شمارش شاخص‌ها به این پرسش پاسخ داده شد که در میان نشانگان زوال قدرت کدام یک از بسامد بیشتری برخوردار هستند. گمان نخستین نگارندگان این است که استبداد بیشترین نقش را در فروپاشی دودمان قاجار داشت.

سیاحت‌نامه مشتمل بر انتقادی بسیار گزنده از اوضاع ایران بود. حدود سال‌های ۱۸۸۶ تا ۱۹۰۷ میلادی جلدهای سه‌گانه این کتاب که نویسنده‌ای گمنام (زین‌العابدین مراغه‌ای) آن را به رشته تحریر کشیده بود به مرور از چاپ خارج می‌شد و در ایران خوانندگان بسیار می‌یافت. سیاحت‌نامه درباره تاجرزاده‌ای ابراهیم‌بیگ است که در مصر به دنیا آمده و بزرگ شده است. از پدرش درس وطن‌دوستی فراگرفته و عشق متعصبانه‌ای به ایران در وجود او رخنه نموده است. به همراهی سرپرست خود به ایران می‌آید تا سرزمین مألوف خود را ببیند؛ سرزمینی که پدرش آن را بهشت خوانده بود، اما فقر و بدبختی و تیره‌روزی و ناامنی و ستم و بی‌قانونی با مردمانی غرق در خواب مستی و بی‌خبر از عالم هستی می‌بیند. با خشمی برآشفته از میهن‌پرستی دروغین پرشور سرخورده‌ای که در خود احساس می‌نماید دست‌به‌قلم می‌برد و هر آنچه از زشتی‌ها می‌بیند اسیر خامه خود می‌کند. تکرار ترجیع‌بند او که «مرده‌اند، ولی زناده؛ زناده‌اند، ولی مرده» (آرین‌پور، ۱۳۸۲: ۳۰۹) نشانی از ناآگاهی و پریشانی و دربه‌دري مردم و رواج کارهای بیهوده و ستم‌گری و دزدی و رشوه‌خواری حکمرانان و غفلت و بی‌پروایی دولتیان و خرابی مدارس و مکاتب و بی‌قانونی و بی‌عدالتی تام و تمام در کشور است. هجویه‌ای بود استادانه از عادات ناپسند ایرانیان که نقشی بسزا در بیدارسازی مردمان در آغاز مشروطه ایفا نمود: *ارج آن را کسانی می‌دانند که آن روزها خوانده‌اند و تکانی را که در خواننده پدید می‌آورد به یاد می‌دارند. انبوه ایرانیان که در آن روز خو به این آلودگی‌ها و بدی‌ها گرفته بودند و جز از زندگانی بد خود به زندگانی دیگری گمان نمی‌بردند از خواندن این کتاب تو گفتی از خواب بیدار می‌شدند و تکان سخت می‌خوردند (کسروی، ۱۳۸۲: ۵۳). زمان موجود در سیاحت‌نامه در عین ساختگی بودن حقیقی و به گونه‌ای تصویری واقعی است (بالائی، ۱۳۸۶: ۳۲۶)؛ زین سبب این داستان تاریخی ایران نزدیک به ایام مشروطه را در نظر آورده بود.*

به تعبیر نویسنده‌ای دیگر ارزش‌های بنیادین تمدن جدید اروپایی مکیال سنجش انتقادی مراغه‌ای از اوضاع ایران بود. منطقی است که کوشش در راه تغییر «خود» به خواستاری در باب همانند شدن با «دیگران» می‌انجامید: «دوره حیرت‌نامه‌ها به سرآمده بود و توصیف عجایب فرنگ و اظهار شگفتی از پیشرفت فرنگی‌ها دیگر دردی را چاره نمی‌کرد؛ لذا نویسندگان و صاحبان‌نظر به وضع نابسامان ایران توجه کردند و اندیشمندان خارج از کشور و نیز آن‌هایی که در ایران بودند به تجزیه و تحلیل اوضاع برخاستند و چون از دولت‌های مستبد هراس داشتند، نخست، آثار خود را به صورت «سیاحت‌نامه‌های خیالی و یا «مباحثه‌های ساختگی و یا «خواب‌نامه‌ها» به‌وجود آوردند» (بهنام، ۱۳۷۵: ۷۰). به تعبیر رینگر مراغه‌ای ویژگی‌های مردم را مرکز توجه خود قرار داد و «اقتباس و نه صرفاً اتخاذ نهادهای خارجی» (رینگر، ۱۳۸۱: ۲۴۵) را در رمان بسیار نافذ خود پیشنهاد نمود. نکته آن‌که «در آستانه انقلاب مشروطیت دو کتاب به فارسی منتشر شدند که بر رویدادهای آتی، بیداری مردم، و تجدید حیات ادبی تأثیر فراوان گذاشتند. یکی سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ بود» (کامشاد، ۱۳۸۴: ۳۸).

۲. رهیافت عصبيت

عصبيت به معنی پشتیبانی و دفاع از کسی که خود را به شخص بستگی داده است یا شخص بدان بستگی دارد (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۴۰۴۲) معنا شده است. کلمه عصبيت از «عصبه» یعنی نزدیکان آدمی از جانب پدر می‌آید، زیرا این‌ها همواره مدافع حریم او هستند. گاهی به معنی قبیله به کار رفته است که از یکی از افراد خود دفاع می‌کنند هر چند خویشاوندی نباشند، حال این فرد ظالم باشد یا مظلوم. نیز گفته شده است: «پیوند خویشاوندی به جز در موارد اندک که در بشر طبیعی است... هرگاه این پیوند و خویشاوندی پیدا و آشکار باشد، به طبع... در نهاد وابستگان و نزدیکان حس و غرور قومی را برمی‌انگیزد...» (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۲۴۲). از منظر ابن‌خلدون عصبيت رشته‌ای است که افراد را به هم پیوند می‌دهد و اصلی‌ترین عنصر شکل‌گیری اجتماع است. همچنین عصبيت است که مردم را به همکاری و همیاری سوق می‌دهد: «ریاست جز به وسیله قدرت و غلبه به دست نمی‌آید و غلبه هم تنها از راه عصبيت حاصل می‌شود» (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۲۴۹؛ اطهری‌مریان، ۱۳۷۸: ۷۳). ابن‌خلدون عصبيت و اجتماع را به مزاج

موجودات زنده تشبیه کرده است. همان‌طور که در یک موجود زنده همواره یک عنصر باید بر عناصر دیگر غلبه کند تا مزاج آن بهبود یابد، در عصبیت نیز چنین است؛ یعنی ریاست به علت غلبه پیوسته در یک گروه خاص باقی می‌ماند: «ریاست همواره از شاخه‌ای به شاخه دیگر منتقل می‌شود برحسب خاصیت غلبه و قدرت...، زیرا عصبیت و اجتماع به مثابه مزاج در کار موجود زنده است» (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۲۴۹).

تعریف عصبیت از دیدگاه ابن خلدون چنین است: «شکل به طور اجتماعی بنیاد یافته یک عاطفه ساده یعنی مهر بشریت نسبت به هم‌نوعان به ویژه خویشاوندان نزدیک او است» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۴: ۱۶۷). ابن خلدون عصبیت را تأثیرگذار در پایداری و از بین رفتن اجتماعات و سیاست می‌داند. به عقیده وی عصبیت برای «هر امری که انسان بخواهد مردم را بدان وادارد از قبیل نبوت و تأسیس سلطنت یا... ضروری است... هیچ هدفی از هدف‌های سیاسی و اجتماعی جز به واسطه آن تحقق نمی‌یابد» (الفاخوری و الجری، ۱۳۵۸: ۷۴۶). ریاست بر آن‌هایی که اهل عصبیت‌اند، جز به وسیله کسی که از نسب ایشان باشد ممکن نیست، زیرا ریاست به غلبه و غلبه به عصبیت است. خاندان و شرف حقیقی و ریشه‌دار مخصوص خداوندان عصبیت است، زیرا «نتیجه و فایده خاندان و نسب عصبیت است، چه غرور قومی و یاری کردن به یک‌دیگر در پرتو آن حاصل می‌شود» (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۲۵۴). زندگی در قبیله نیازمند هجوم و دفاع است؛ یعنی هم بتوانند از دیگر افراد قبیله همیار دفاع کنند، به خصوص در زمانی که مورد هجوم قرار بگیرند، یا بخواهند به قبیله‌ای دیگر حمله‌ور شوند. در هر صورت «همه چیز بر عصبیت تکیه دارد، هم هجوم و هم دفاع» (حسین، ۱۳۸۲: ۱۱۵).

عوامل بسیاری در شکل‌گیری عصبیت دخیل است. اگرچه برخی از این عوامل مکمل و تقویت‌کننده عصبیت است، ولی با کمی تسامح می‌توان آن‌ها را نیز از منابع عصبیت دانست؛ از آن جمله است پیوند نسبی و وابستگی خاندان‌ها و هم‌پیمانی و هم‌سوگندی (آزاد ارمکی، ۱۳۷۶: ۱۶۳). از دیدگاه ابن خلدون بعد از شکل‌گیری عصبیت این هم‌پیمانی و هم‌سوگندی است که باعث می‌شود قبایل به عصبیت قوی‌تری دسترسی پیدا کنند. همچنین تعارض و برتری عصبیت قومی و نیز دین از عواملی است که ابن خلدون آن‌ها را عامل تقویت‌کننده عصبیت می‌داند.

۳. روش تحقیق

در این مقاله از منظر روش تطبیقی / تاریخی (به معنای روشی که مجموعه‌ای از رویدادها یا فرآیندها را مدّ نظر قرار می‌دهد و با مقایسه آن‌ها به صورت کمی و کیفی نتیجه‌گیری می‌کند) تحلیل متن سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ صورت پذیرفته است. پژوهش کیفی معمولاً ترکیبی و تلاشی برای شناخت یک پدیده از جهات مختلف و درگیر شدن در فرآیندهای شبیه به متبلور کردن پدیده مورد بررسی است. نگارندگان کوشیدند با برشماری کمی مؤلفه‌های برآمده از رهیافت عصبیت ابن‌خلدونی تمام گزاره‌های سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ را بر پایه مؤلفه‌های بر ساخته، خوانش و شمارش و بازتفسیر نمایند. اگرچه در نگرش ابن‌خلدون هم فساد اجتماعی در سطح مردم و هم فساد در سطح ساختار عمومی جامعه یا دولت بررسی می‌گردد، ولی در این پژوهش با توجه به هدف آن بیشتر بر فساد ساختار دولت و کارگزاران دولتی تمرکز شد. در نظریه ابن‌خلدون دولت دارای منشأ قبیله‌ای است، بدین معنی که تفاوت زیادی بین کارگزاران و تابعین نیست، اما با بزرگ شدن دولت به مرور زمان دولتیان، خصایص نیکو و عصبیت اولیه خود را فراموش می‌نمایند و خصلت‌هایی می‌یابند که باعث ضعف و در نهایت انقراض دولت می‌شود.

یک) اندر باب معنی زوال

زوال دارای معانی متفاوتی است نیست و نابود شدن یا از بین رفتن (انوری، ۱۳۸۱: ج ۵)؛ متمایل شدن آفتاب از وسط آسمان به سوی مغرب (معین، ۱۳۸۷: ۵۷۵)؛ کاستن و فرسودن (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۱۴۵۱). آغاز زوال با گردهم آمدن ویژگی‌هایی ممکن می‌گردد. مسالمت‌جویی یعنی کنار آمدن و عدم کاربرد اعمال زورگویانه که نتیجه آن کاهلی و فراموش نمودن وظایف اصلی است که فرد و قوم و قبیله می‌بایست برای نگهداشت خود روبه آن‌ها بیاورند. تقلید نیز از دیگر صفات زوال است، به معنای پیروی کردن از کسی یا گذشتگان بدون آن‌که مستدل باشد. تقلید زوال‌دهنده نوجویی است و انسان و ملتی را در برابر مسایل نوپیدای جامعه اخته می‌کند. قناعت نیز صفتی است در مقابل طمع، یعنی بهره‌وری از امکانات موجود و این‌که انسان از آنچه از دنیا به دستش رسیده رضایت داشته باشد. قناعت به زوال شجاعت می‌انجامد و قبیله و اجتماع را از تغییر وضع موجود می‌هراساند و آن‌ها را وادار می‌کند به حفظ وضع موجود بیندیشند.

رضایت از وضع موجود نیز بدین معناست که شخص یا گروه از وضعیت پیش‌آمده خرسند باشد. مسالمت‌جویی، تقلید، قناعت و رضایت از وضع موجود فتور به ارمغان می‌آورد. به باور ابن‌خلدون در این مرحله اعتقاد فرمانروایان چنین است که اگر در تقلید از گذشتگان یک گام فراتر روند باعث تباهی کار آن‌ها می‌شود (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵: ۳۳۵).

نگارندگان این مرحله را «زوال» می‌دانند، یعنی مُلک‌داری روبه فروپاشی: الف- تغییر خوی فرمانروایان به دلیل کشورداری و عدول از اشتراک در فرمانروایی به خودکامگی؛ ب- فرونشستن عصبیت و تن‌دادن به سستی و کاهش ملکه قهر؛ پ- فساد در دین و از بین رفتن ملکات اخلاقی؛ ت- فراموشی ارجمندی و دست‌اندازی به جان و مال مردم؛ ث- افزایش ثروت و تجمل‌خواهی و رفاه؛ ج- دخالت دولت در اقتصاد و تضعیف تجار در فعالیت تجاری؛ چ- وابستگی به ارتش و نیروهای بیگانه.

دو) بازشناسی درون‌مایه‌های زوال‌شناسانه متن سیاحت‌نامه

الف) تغییر خوی فرمانروایان به مناسبت کشورداری و عدول از اشتراک در فرمانروایی به خودکامگی

از ویژگی‌هایی که باعث عدم محبوبیت و در نتیجه روبه زوال نهادن حکومت‌ها می‌شود، تغییر رفتار به مناسبت کشورداری است. شخص هنگامی که به حکومت می‌رسد به جای رسیدگی به اوضاع مملکت دربارش پر می‌شود از ستایش‌گران وی و غافل از امر خطیر کشورداری. «امپراتور آلمان همه‌ساله صد برابر پادشاه ایران [قاجاران] در شکار چرنده و پرنده و درنده به تیر می‌زند؛ اما هیچ یک از شعرای آلمان در ستایش تیر و کمان آن قصیده‌ای نمی‌سرایند، چه می‌دانند که مشتبّه نمی‌شود» (مراغه‌ای، ۱۳۸۴: ۱۰۹). بعد از به دست‌آوری قدرت از سوی شخص یا قبیله‌ای و به تدریج بعد از گذشت زمان حکمرانان از آن خوی اولیه حکومت‌داری روی برتافته و دیگران را از مداخله در امر حکومت‌داری منع می‌کنند. این خصلت را مراغه‌ای در عهد خود در دولت ایران (قاجاران) به خوبی مشاهده می‌کند: «مجمّل حال بزرگان مملکت نیز این است که در ایران هیچ صدراعظمی نیست ایمن باشد از این‌که فردا تمامی شئون بزرگی را از او باز نخواهند گرفت... همه در تجسس لقب و درپی تکثیر اسب و یدک و نوکر و خدم و حشم‌اند. آن‌چه در

نشانگان فروپاشی دودمان قاجار... ----- محسن خلیلی و همکار

نظرشان نیست قدسیت وطن، آبادی مملکت، تأمین استقلال اخلاف خودشان و فراهم آوردن اسباب ترقی و قدرت دولت است و بس» (همان، ۲۲۰).

تغییر روش و منش حکومت‌داری به حدس و گمان بود که بیشتر سیاست‌مداران و دانشمندان با کمال تعجب از خود پرسش می‌کردند که «کشتی پولیتیک ما [ایران] کجا می‌رود؟» (همان، ۲۹۶). تغییر در رفتار و خوی به دلیل کسب حکومت‌داری آن چیزی است که در مراحل پایانی حکومت روی می‌دهد. این تغییر منش از نظر مراغه‌ای زمانی روی می‌دهد که افراد حکومتی دارای علم حکومت‌داری نباشند و این چیزی است که در دوران قاجاران هم اتفاق افتاد: «من نمی‌گویم حاجی میرزا آقاسی» عقلی نداشت و یا این وزیر نوری ظلمانی بود، من می‌گویم چون علم مملکت‌داری نخوانده خاک ایران را بر باد کرد. حال اقتضای مروت این است که به عقل وزرای خود قانع نشده قدری هم از علم وزرای خارجه استعمال نماییم» (همان، ۳۹۰).

ب) فرونشستن عصبیت و تن‌دادن به سستی و فروتنی و کاهش ملکه قهر

فرونشستن عصبیت باعث کاهش ملکه قهر و تن‌دادن به سستی اعضای دولت می‌شود. هنگامی که ابراهیم‌بیگ از یک نفر که تازه از مسافرت ایران برگشته بود پرسش می‌کند، وضع ایران را این طور تشریح می‌کند: «چه خبر خیر است؟» گفت: «هیچ!» گفتیم: «از وضع سلطنت و حالت وزرای مملکت می‌پرسم.» گفت: «هیچ!» گفتیم: «از انتظام لشکر و اداره کشور پرسیدم.» گفت: «عرض کردم هیچ چیز نیست!» گفتیم: «عجب حالتی داری! مگر در این مملکت وزیر جنگ، وزارت داخله، خارجه، معارف، مالیه، فواید، وزارت‌های زراعت، تجارت نیست؟» گفت: «نام همه این‌ها هست و منشی و نویسنده نیز هست.» گفتیم: خوب، چه دیدید؟ وضع مملکت و حکومت چه طور بود؟ آهی کشید و گفت: «نه شما بپرسید، نه من بگویم. ای کاش هرگز بدان‌سوی نرفته این همه ناملایمات را ندیده و به همان ذوق یاد وطن باقی مانده بودمی» (همان، ۴۰). این سستی و کاهش ملکه قهر باعث شده بود که دولتیان اصلاً به فکر ترقی کشور و آبادانی مملکت نیفتند. این‌چنین بود که مراغه‌ای اشاره می‌کند که در ایران از کارخانه، ماشین، ابزار و نشانه‌های تمدن خبری نیست. «در تمامی این مملکت از شهرهای بزرگ گرفته تا قصبات و قریه‌ها دودکش یک ماشین و فابریکی دیده نمی‌شود که دودی از آن متصاعد گردد و از هیچ طرف بانگ سوت و

صغیر حرکت و ورود راه‌آهنی شنیده نمی‌شود... در هیچ نقطه کومپانی و بانک که نمونه ترقی و تمدن است مشهود نیست» (همان، ۲۱۴).

عصبیت که فروکش کرد افراد تن به ذلت داده و از هر راه که باشد به فکر سود خود می‌باشند و فروتنی را اختیار می‌کنند. دیگر به فکر دولت و شئون و احترام آن نیستند: به هر کس که پول بیشتری بدهد برایش تذکره ایرانی صادر می‌کنند. این‌ها نیز به نام ایران و ایرانی انواع خیانت‌ها و جنایت‌ها را انجام می‌دهند و این‌جاست که شئون کشور نزد بیگانگان از بین می‌رود. «گفتم: «پول تذکره این شصت هزار را که به مبلغ گزاف سر می‌زند دولت می‌برد؟» گفت: «دولت چه خبر دارد؟ نیم‌شاهی از آن به دولت نمی‌رسد... هر قونسل‌ی در هر جا که دلش خواست هی تذکره است [که] چاپ کرده می‌فروشد. حال به ایرانی هم قناعت نکرده هر دزد و دغل و بی‌سروپایی از تبعه خارجه هم بخواهد یکی دو منات زیاد گرفته تذکره می‌دهند. آن هم رفته به نام ایرانی انواع خبائث و جنایت را ارتکاب می‌کند... باید ملاحظه کرد از شئون دولت در انتظار بیگانه تا چه حد پایه می‌کاهد» (همان، ۴۷).

کاهش عصبیت و بی‌مبالاتی و تن‌دادن به سستی دولتمردان است که باعث ازدست‌رفتن بخشی از کشور شد: «مملکت ما از بی‌مبالاتی اسلاف بدبخت شد، چنان که می‌دانی اکنون «به‌جای بانگ مؤذن صدای ناقوس است». چه توان کرد؟ اگر دولت ایران دولت بودی... هر آینه ما متحمل تحکم بیگانگان که دشمن همه چیز ما هستند نمی‌شدیم» (همان، ۵۱-۵۲)؛ نیز «میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان و ناصرالدین دست‌به‌دست داده مملکت را خراب، ملت را پایمال، خزانه را تهی و شجاعت را زبون و غیرت را سرنگون کردند. بی‌حمیتی و بی‌غیرتی را رواج، بی‌ناموسی و هرزه‌درایی و مسخرگی را پیشه، بی‌حجابی و بی‌ناموسی را عادت» (همان، ۷۱۲). وقتی که عصبیت قوی اولیه فروکش کرد و حاکمان و رعیت تن به سستی و فروتنی و بی‌غیرتی دادند همه این‌ها باعث می‌شود که حتی کشور ناموس و دین و دولت خود را هم تسلیم و تقدیم کنند. مراغه‌ای نیز این مشکل را این‌گونه تذکر می‌دهد که چه طور برخی ایرانیان می‌خواستند وطن و ناموس و دین خود را تسلیم کنند: «پاره‌ای بی‌غیرتان بی‌ایمان می‌خواستند که وطن مقدس که رشک گلستان ارم بود، مأوای جغد و آشیان زاغ نمایند، مسجد و منبر را تبدیل به دیر و کلیسا کنند و دختران وطن که خواهران ایشان بودند هم‌خواه سالدات شوند» (همان، ۷۱۴).

پ) فساد در دین و از بین رفتن ملکات اخلاقی

زین العابدین مراغه‌ای زوال دینی و کاهش ملکات اخلاقی را این چنین بیان می‌کند که چه طور رشوت زیاد شده که با مبلغی رشوه ناچیز وطن خود را می‌فروشند، به مساجد و مکان‌های مذهبی توجهی نمی‌شود: «از عدم انتظام ایران و از پابرهنگی سرباز و از فروختن دولت ولایات را در مقابل مبلغی رشوت به حکام... و از کثافت شهرها و بی‌رونقی مساجد و یازده ماه بسته ماندن آن‌ها و در فصل پاییز پرکردن مردمان بی‌تربیت مساجد و... و از رقابت و خصومت علما با هم دیگر و نگاه داشتن هر یک از ایشان ده بیست نفر اجامر و اوباش را به نام سید در نزد خودشان که هروقت دلشان خواست رعیت را به تاخت و تاراج خانه حکام تشویق کنند» (همان، ۲). مراغه‌ای گاهی نیز وجود رشوه و کلاهبرداری و فساد اخلاقی را آن‌چنان زیاد می‌بیند و رجال قاجار را منتسب به آن می‌کند که ویرانی مملکت و نابودی آن‌را نشانه همین فساد دینی و اخلاقی و افزایش رذیلت‌ها می‌داند: «سبب عمده این حالات ناگوار نیز غفلت حکومت و معتاد شدن مأمورین به رشوت است که هیچ حکمی از شومی این دو کلمه [رشوت و غفلت] نحس که مایه خرابی آن مملکت بزرگ است (همان، ۴۸)، نحس‌تر و شوم‌تر نیست. در بحث صادرات برنج ایرانی از زبان یک نفر قفقازی که با وی هم صحبت شده چنین می‌آورد که برخلاف حکم غدغن کردن صادرات از ایران با رشوه دادن و رشوه گرفتن حکم دولت را زیر پا می‌گذارند: «در باکو به ما می‌گفتند اخراج برنج از ایران به ممالک خارجه به طور سخت غدغن است... ولی حاکم ولایت وقتی به غدغن نگذاشته از هر کیسه برنج در رشت یک قران و در انزلی نیم قران رشوت گرفته رخصت امور می‌دهند» (همان، ۵۰) و هنگامی که مراغه‌ای در مشهد مقدس است و می‌خواهد چند دوست پیدا کند می‌بیند که مردم همه از لحاظ اخلاقی در وضع نامناسبی‌اند: «بوی انسانیت از آنان نشنیدم، گویی خون مردمی در رگ‌شان منجمد گشته برای یک تومان منفعت خود به ضرر صد تومان دیگری که ملت و هم وطن و برادر دینی ایشان‌اند، بی‌هیچ اندیشه‌ای راضی می‌شدند... در این صورت شخص به دوستی این گونه مردمان چگونه اعتماد و امنیت تواند نمود؟» (همان، ۵۶-۵۷).

مراغه‌ای جای دیگر با مشاهده یک سگ در مسجد می‌فهمد که چه طور کشوری که ادعای مسلمانی می‌کند اوضاع مساجد و دین‌اش این گونه است: «خداوندا! این چه بساط ناگوار و چه اوضاع ناهموار است، از دین و دیانت چه بهره برای اهالی این مملکت باقی مانده است؟» (همان،

۵۸). این است اثر وجود فساد دین و افت ملکات اخلاقی در یک جامعه و دولت: «ممکن است پس از شش هفت ماه هنوز جای خود را گرم نکرده دیگری هفت هشت هزار تومان به عنوان رشوت یا وجه اجاره مملکت پول داده حکومت را از دست تو بگیرد» (همان، ۸۰). جای دیگر مراغه‌ای از وضعیت دین‌داری در ایران و عدم حجاب درست که از سوی ایرانیان رخ داده و هیچ حجاب و عفاف مناسب که شایسته مسلمانان باشد وجود ندارد ابراز نگرانی می‌کند: «از مشهدی حسن پرسیدم «این‌جا حمام است؟» گفت: «نه، خانه است!» گفتیم «پس این زن چرا برهنه بود؟» (همان، ۱۳۸). مراغه‌ای عدم توجه به اسلام و نمادهای اسلامی و حرمت نگذاشتن به اماکن مقدس را نیز نکوهش می‌کند: «این عمل تو هتک حرمت مسجد و مذهب و شریعت است. آیا هیچ دیده و شنیده‌ای که نصارا در کلیسای خودشان خربزه بفروشند؟ هیچ از خدا و پیغمبر شرم نمی‌کنی؟» (همان، ۱۶۷). مراغه‌ای باز بی‌حرمتی به دین و از بین رفتن ملکات اخلاقی را در ایران بسیار سرزنش می‌کند که چه طور دین، وطن، پیغمبر و غیره را با پول عوض می‌کنند و برایشان اصلاً اهمیت ندارد: «ورنه دین، مذهب، ناموس، امام، پیغمبر، دولت، ملت و وطن ایشان، پول، بلکه آفریدگار وطن خود را هم پول می‌دانند... این حکایت به عینه حال وزرای ماست که هر چیزشان پول است، پول، جز پول کسی را نمی‌پرستند، بلکه هیچ نفهمیده و نمی‌فهمند» (همان، ۴۲۳).

عدم اطاعت از دین و بی‌توجهی به آن و از دست دادن ملکات اخلاقی را مراغه‌ای از زبان یک فرنگی این‌گونه نقل می‌کند که وی می‌گوید زمانی که در ایران بودم خواستم مسلمان شوم: «زمانی که در ایران بودم بر آن سر شدم که قبول اسلام نموده و در ایران بمانم، ولی چون دیدم کسی از اوامر شرع اسلام پیروی ندارد و فرداً فرد در کمال بی‌باکی تجاوز به حقوق زیردستان را جایز شمرده، مال صغار را از خود می‌دانند، حقوق بشریت نابود شده، در خویشتن تاب دیدن این همه ناملایمات را ندیده نتوانستم دنیا را بر خود جهنم ساخته و خود را هم‌رنگ آنان نمایم» (همان، ۴۵۸). مراغه‌ای هنگامی که از نابودی ملکات اخلاقی و فساد دینی صحبت به میان می‌آورد چنین تذکر می‌دهد که بزرگان ایران طوری گرفتار این مشکل شده بودند که جزو خوی بزرگان ایران شده است: «رشوه‌خوری، رعیت‌تازی، تعارف‌گیری، پیش‌کش‌طلبی و مدخل‌جویی خوی بزرگان ایران است» (همان، ۴۸۹). زوال دین و ملکات و صفات اخلاقی آن طور بیداد می‌کند که مراغه‌ای آن را یک هشدار جدی می‌داند که چه طور شریعت در ایران زیر پا گذاشته می‌شود

نشانگان فروپاشی دودمان قاجار... ----- محسن خلیلی و همکار

و وقتی به آن داده نمی‌شود: «[بهشت] جای کسی است که اطاعت خدا کند، اگرچه غلام حبشی باشد و جهنم جای کسی است که نافرمانی کند، اگرچه سید قرشی باشد. باری، از جهت القای این عقاید باطله در اذهان عوام روز به روز شریعت را زیر پای گذاشته امورات را سهل انگاشتند، چنان که یکی از تنگ‌مغزان گفته بود «هر کس بخواهد در ایران قانون بگذارد باید سی هزار مسأله شرعی را در آتش بسوزاند»، گویا شریعت مانع ترقی و قانون مساوات است» (همان، ۶۷۶).

ت) فراموشی ارجمندی و دست‌اندازی به جان و مال مردم

ظلم و ستم حکومت قاجاران را و تعدی و اجحافات وارده به مردم را ازسوی حکام قاجار این چنین در سیاحت‌نامه مشاهده می‌کنیم که تعداد زیادی تاجر ایرانی به دلیل ستم‌گری حاکمان مجبور به خروج از کشور شده‌اند و حتی افرادی خود را منتسب به یکی از کشورهای قوی کرده‌اند و در پناه آن کشور خود را در امان نگه داشتند: «در مصر چند نفر دیگر از تجار معتبر ایران هستند که خیلی توان‌گراند و ثروت هر کدامشان به کرور می‌رسد. همه از تعدی و تجاوز بی‌حساب کارپردازان ایران به ستوه آمده ترک تابعیت کرده هر کدام خود را به یکی از دولت‌های بزرگ مانند انگلیز و فرانسه و روس و غیره بسته‌اند تا این‌که از شرارت آن‌ها آسوده باشند» (همان، ۲۶). جای دیگر از این‌که حاکم و داروغه و دیگر افراد دولتی افراد و رعیت را بی‌گناه گرفته و با اسباب چینی هرگونه ستم و تعدی را در حق آن‌ها روا می‌دارند، چنین اظهار تأسف می‌کند: «عدم انتظام ایران و از پابرهنگی سرباز و از فروختن دولت ولایات را در مقابل مبلغی رشوت به حکام- که خلق را بی‌سبب حاکم و بی‌گلربگی و کدخدا و داروغه و فراش‌باشی هرکدام به انواع اسباب چینی، گرفتن و حبس و جریمه کردن- و در بودن یک شهر پانزده جا محبس با زنجیر و کنده، همچنین در یک شهر از بودن ده دوازده جا مقام «بست» مانند خانه‌های علما یا سرطویه حاکم یا فلان سرتیپ» (همان، ۲۹).

دست‌اندازی به جان و مال مردم را از زبان نویسنده کتاب سیاحت‌نامه این‌گونه می‌شنویم: «آن آدم در مقابل خدمات صادقانه چهل‌ساله پدر خود یک‌صد و بیست تومان سالیانه از طهران موجب دارد، ولی ده سال است نرسیده بود. بی‌چاره برای تحصیل آن به طهران رفته، در آن‌جا معلومش شده بود که موجب او سال به سال از تهران آمده، همین سفارت اسلامبول- که خود را وصی مرده و قیم زنده ایرانیان می‌داند- موجب آن را نیز مانند متروکات سایر ایرانیان بدبخت

که همه روزه در اسلامبول و حوالی آن به چنگ می‌آورند، بدون هیچ واهمه‌ای از پرسش و مؤاخذه پاک خورده‌اند» (همان، ۳۹)، همچنین دولت برای افرادی که کمی سرمایه دارند فوراً اسباب‌چینی نموده و بهانه‌ای به دست آورده که سرمایه و دارایی‌اش را چنگش خارج کنند مانند: «بعضی از تعدی حکام، برخی از ظلم بیگلربیگی و داروغه و کدخدا؛ این ناکسان در هر کس بویی بردند که پنج‌شاهی پول دارد، به هزار گونه اسباب‌چینی بر او می‌تازند. به یکی می‌گویند که برادرت سرباز بوده از فوج گریخته؛ به دیگری می‌آویزند که پسرعمویت چندی قبل شراب خورده یا یکی از خویشان تو قمار کرده است؛ حتی همسایه را در عوض گناه ناکرده همسایه گرفته حبس و جریمه می‌کنند. اگر به هیچ‌کدام از این‌ها کاری نساختند آن‌گاه بر خودش هزارگونه تهمت و افترا می‌بندند. این است که مردم جلای وطن کرده ممالک روم و روس و هندوستان را پر کرده‌اند» (همان، ۴۳). مراغه‌ای هنگام سفر به مشهد مقدس چنین اظهار می‌کند که حکام چگونه به مال و اموال مردم دست‌درازی می‌کنند بدون این‌که مؤاخذه و محاکمه‌ای در کار باشد: «گاهی حکام نیز دست‌درازی دارند. ابداً حساب و مؤاخذه‌ای در میان نیست» (همان، ۵۴).

همه‌جا حکومت دولت در سایه قانون عمومی که به نفع همه است اداره می‌شود جز ایران که هیچ قانون وجود ندارد و هرگونه ستمگری در حق مردم روا می‌شود: «این بدبختی منحصر به ایران و ایرانیان است. در هیچ نقطه روی زمین حکام را این گونه تحکیمات نیست. در همه‌جا تکالیف حکام و وظایف محکوم معلوم و معین است، مگر در ایران که ما بدبختان اسیر حکم تابع خواهش‌های نفسانی این مشتی فراغنه و نامارده هستیم که هرچه بر مال و جان و ناموس ما حکم رانند مجراست» (همان، ۶۶). هر کسی که مایل به دزدی و دغلی است سرباز یا توپچی می‌شود چرا که با این روش هرگونه دزدی و تعدی بازخواستی ندارد (همان، ۱۷۵). مراغه‌ای خشم خود را از دولت ایران و حکومت طور دیگری نیز بیان می‌کند که چه طور ایرانیان از تمامی حقوق مالی و حقوق انسانی خود محروم شده‌اند: «رعیت از حقوق مالی سهل است که از حقوق بشریت نیز محروم است. در یک شهر چندین حکومت هست که هرکدام به نحوی زبردستان را می‌چاپند... هر کسی را سر غلیان طلا و و نقره و پیش‌خدمت و چهار نفر فراش و جبه ترمه‌ای هست مسلط به جان و مال مردم است» (همان، ۲۴۹). مراغه‌ای ستم‌گری حاکم بر ایران عهد قاجار را این چنین تشریح می‌کند که در سایه همین ظلم و ستم است که حکومت به تجملات و زرق و برق رسیده است: «تجملات حکومتی که تماماً از خون جگر ضعفا و فقر است

و با ظلم به دست آورده بودید، فروخته و مظلومه هزاران مظلوم را در گردن نهاده... فرقی که هست، در اخلاق و مدنیت و قانون و مساوات دولتی و بی‌قانونی و وحشی‌گری و ظلم و بی‌انصافی دولتیان است» (همان، ۳۵۸). ستم و ظلم به حدی بوده که هر یک از مالکین املاک و بزرگان منطقه‌ای را به اسم خود کرده و به هر نحوی که باشد به مال مردم دست‌درازی می‌کردند. هیچ مؤاخذه و محکمه‌ای هم وجود نداشت که از مردم در مقابل این همه تعدی دفاع کند: «مالکین املاک و یا دیگری به اسم خود هر یک قریه‌ای را تیول کرده و حال ده مقابل آن جمع‌بندی از همان قریه می‌گیرد و رعیت بیچاره را هم بی‌پا می‌کند» (همان، ۴۲۵).

ستم دولت قاجار آن‌چنان که نویسنده سیاحت‌نامه می‌گوید علاوه بر رعیت شامل حال صدراعظم مقتدر هم می‌شد که می‌خواست وساطت و رشوت‌گیری در حکومت را نابود نماید: «مرحوم میرزاتقی‌خان امیرنظام خواست وساطت و رشوه‌خواری را از دستگاه دولت موقوف بدارد؛ دیدی چگونه سزایش را داده در حمام فین کاشان غسل توبه از زندگانی دادند؟» (همان، ۴۸۹). مراغه‌ای آن‌چنان از اوضاع مملکت و تعدی و تجاوزات دولت و حکومتیان نگران و آزرده‌خاطر است که به عنوان نصایح قسمتی از اشعار و پندهای شعرا، عرفا، اولیای دین و حکمای اخلاقی را آورده است. از زبان ارسطو نقل می‌کند که اگر حکومت می‌خواهد دوام پیدا کند باید از تعدی و تجاوز به حقوق رعیت و ملت خویش دوری کند. به امور شرعی و عرفی و غیره رسیدگی کند و «خراج دیوانی را به مساوات اخذ و دریافت دارد و تعدی نکند» (همان، ۶۶۰). مراغه‌ای هنگامی که عریضه‌ای را به دولت می‌نویسد در آن وضع ستم و ستم‌گری موجود در ایران را این‌گونه بیان می‌کند که ملت به خاطر ظلم و ستم دارای کم‌ترین امنیت نیستند: «این وضع حالیه ایران و خون‌ریزی بیکران و ظلم بی‌پایان نه تنها مملکت را پریشان و ملت را بی‌نام و نشان می‌سازد، بلکه مخل آسایش عموم گشته، اجانب را محرک به اصلاح می‌کند، پای اغیار را به مملکت باز و زبان طعن دشمنان دوست‌نما را دراز می‌کند» (همان، ۷۲۰). در پیاده‌کردن عدالت و عدم ظلم و ستم و ستم‌گری که دولت قاجار ناتوان بود، مراغه‌ای با آوردن نصیحتی از حضرت علی چنین آورده است که پادشاهی زمانی ممکن است و دوام پیدا می‌کند که عدالت در آن برقرار شود و از ستم‌گری و تعدی و تجاوز دوری شود: «پادشاهی نتوان کرد مگر با عدالت» (همان، ۶۵۲). همچنین مراغه‌ای با ذکر نصیحتی دیگر از این امام متقی وجود و برقراری

عدالت را در دولت لازم می‌داند که دولت از ستم و تجاوز روی برتابد: «سه کس را از سه چیز چاره نباشد: پادشاه را از عدالت، وزیر را از دیانت، رعیت را از اطاعت» (همان، ۶۵۶). ستم‌گری و تعدیات را مراغه‌ای در دوران مورد بحث این‌گونه نشان می‌دهد که دولت یا فرمانروا مال و جان و ناموس مردم را از آن خود می‌دانستند و هرگونه که می‌خواستند با آن‌ها رفتار می‌کردند و دست از ستم برنمی‌داشتند: «با همه ظلم و ستم، مال و جان و عرض و ناموس رعیت را مال خود می‌دانستند و خود را مالک رقاب همه می‌نامیدند... عالماً و عامداً به خرابی مملکت و بی‌علمی و جهالت ملت کمر بسته... خزانه که از خون جگر بیوه‌زنان و اموال یتیمان و افغان مظلومان و رنج دست رنج‌بران آکنده شده، بیت‌المال مسلمین است نه وجه زینت زنان و شهوت‌رانی با امردان» (همان، ۷۱۱).

ث) افزایش ثروت و تجمل‌خواهی و فساد و رفاه

افزایش ثروت و گرفتارشدن به تجمل‌گرایی و زرق و برق که باعث فساد می‌شود خصلتی است که گریبان‌گیر زمام‌داران دولت در مرحله زوال می‌شود. همین مشکل است که باعث می‌شود این طیف از افراد به دلیل ترس از دست دادن این درآمد و ثروت از قانون و نظم گریزان باشند. قاجاران نیز در دوران خود با این مشکل دست به گریبان بودند. از گفت و گوی بین مراغه‌ای و یک شخص ایرانی دیگر بهتر به این مشکل پی می‌بریم: «می‌دانند هرگاه پای قانون در میان باشد ایشان راه بدین مقصود پیدا نتواند نمود، سهل است که هر یک از سی چهل هزار تومان مداخل سالیانه نیز محروم خواهد شد و در آن صورت به تجملات فرعون‌ی که امروز دارند و هر کدام صاحب اصطبل و یدک و چندین خدم و حشم هستند، نیز باید وداع گویند» (همان، ۱۲۱). تجملات که یکی از عوامل براندازی دولت‌هاست، در دولت قاجار روی داد و باعث شد که افراد دولتی و خاندان حاکم به فساد و رفاه گرفتار شده و به فکر ترقی و توسعه کشور نیفتند. این تجملات و اسراف‌هاست که مراغه‌ای را دل‌آزرده کرده بود: «این لاله‌مردنگی‌های شاه‌نشان و این تجملات مسرفانه است که شما را به حال خویشتن مشتبّه کرده. وقتی که بدین تزئینات ناپایدار دو روزه می‌نگرید برخود می‌بالید... حال آن‌که می‌دانید که یک ماه دیگر حدیث این مهمانی‌های باشکوه و ثنای این همه تجملات بی‌معنی کهنه شده نشانی از آن در میان باقی نخواهد ماند» (همان، ۱۹۸).

مراغه‌ای با مشاهده و سیر و سیاحت در تبریز از وجود تجملات که در تبریز در میان مردم بیداد می‌کرد نیز اظهار دل‌تنگی می‌کند: «مردم این شهر غالباً خودپسند و گرفتار درد تجملات، همه مستعد نفاق و بی‌خبر از منافع اتفاق... منتهای آرزوی‌شان این است که از سقف هر اتاقی چل‌چراغ شاه‌نشان چندین شاخه آویخته آن را سرمایه افتخار و مباهات خود شمارند. زنده‌اند ولی مرده، مرده‌اند ولی زنده!» (همان، ۱۹۹). مراغه‌ای هنگام خروج از ایران در کل ایرانیان را این طور تعریف می‌کند که در همه زمینه‌ها اعم از تجارت، زراعت و صنعت و غیره مانند اسلافشان عقب مانده‌اند و به کمترین مقدار درآمد قناعت می‌کنند؛ ولی در اسراف و تجملات چنان گرفتار شده بودند که اجدادشان فکر این همه تجمل‌خواهی را نمی‌کردند طوری که «در تمام آن مملکت‌ها که در ایران دیدم در هیچ بلادی آثار ترقیات و تمایل به تمدن به نظر نیامد که بدان خوش وقت شوم...، اما از این طرف در تجملات بیهوده و فراهم آوردن اسباب تزئینات خانگی به درجه‌ای پیش افتاده‌اند که ابداً اجدادشان آن وضع را در خواب خودشان هم ندیده بودند» (همان، ۲۱۳-۲۱۴).

مراغه‌ای وقتی از تجملات بیش از حد حکومت بحث می‌کند، این‌طور بیان می‌کند که این همه تجمل و زرق و برق حکومت از خون جگر رعیت بدبخت است که در سایه ستمگری به وجود آمده است: «اسب و یراق و سایر تجملات حکومتی که تماماً از خون جگر ضعفا و فقر است و با ظلم به‌دست آورده» (همان، ۳۵۸). بزرگان ایران طوری گرفتار منجلاّب تجمل و تجمل‌خواهی شده بودند که هرگاه یکی از این بزرگان به کشورهای فرنگی مسافرت می‌کرد، چه‌قدر از درآمد کشور را صرف خرید اسباب و آلات تشریفاتی بیهوده می‌کردند: «خاک به سر رعیت ریخته و برای سیر و صفای خود این‌گونه عمارت و پارک‌ها می‌سازند. بالجمله کسانی که در این سفر فرنگستان نبوده و از اسباب و تجملاتی که رفقا آورده‌اند محروم شده یا باید بیاورند، یا از حسد و همچشمی در آرزوی پارک و تجملات غصه مرگ شوند» (همان، ۴۶۴) و با مخاطب قرارداد دولت ایران چنین می‌گوید که هر آن‌چه که مشکل داریم از طرف خود دولت است: «گناه و وبال ملت بی‌علم گردن وزرا و علما و ارباب نفوذ و اقتدار است که صاحبان کرور شده و داری هزار کر و فر، صاحب عمارت عالی که پر از مبل‌های گران‌بهای فرنگستان است گردیدند» (همان، ۴۸۴).

ج) دخالت دولت در اقتصاد و تضعیف تجار در فعالیت تجارت

فقر و عقب‌ماندگی ایران عهد قاجار را که می‌توان پیامد دخالت بیش از حد دولت در اقتصاد و فعالیت تجاری دانست باعث شد که مردم بیشتر محتاج و فقیر شوند و به خاطر این اوضاع به هم‌ریخته جلای وطن کنند: «گفتم: دولت ایران چرا این‌ها را رخصت جلای وطن می‌دهد؟» گفت: «خدا پدرت را بیامرزد! از قیامت خبری می‌شنوی/ دستی از دور بر آتش داری. اولاً در ایران امنیت نیست، کار نیست، نان نیست، بیچارگان چه کنند؟» (همان، ۴۳). در نتیجه ناامنی در کشور و کم‌توجهی دولت و یا دخالت دولت در اقتصاد و فعالیت تجاری، طبقه تجار نیز به فکر توسعه تجارت و تأسیس شرکت و کمپانی نیستند: «طبقه تجار نیز اصلاً در خیال ترقی تجارت و توسیع اداره آن نیستند و به همان طریق نیاکان خودشان دیده‌اند راه می‌روند. در تمام طهران یک کومپانی و شرکت برای ترویج امتعه و محصولات مملکت تشکیل نیافته، با این‌که چند تن صاحب‌سرمایه کافی هم هستند، ولی به هم‌دیگر امنیت ندارند» (همان، ۱۴۰).

وضعیت تجارت را در مشهد و دیگر شهرهای ایران این چنین بیان می‌کند که با وجود استعداد تجاری در مشهد به دلایل مختلف از جمله دخالت بیش از حد دولت و یا گاهی عدم حمایت درست و کافی از آن ضعیف مانده و پیشرفتی نکرده است: «در مملکتی مثل مشهد مقدس که استعداد هرگونه تجارت را دارد، ابداً یک کومپانی و شراکت دیده نمی‌شود. حال آن‌که مردمان صاحب ثروت هستند و مال التجاره از امتعه و محصولات ارضیه مانند قالی و تریاک و پنبه و غیره نیز الی ماشاءالله زیاد است» (همان، ۵۷). در قسمتی از نصایح که مراغه‌ای برای پندگرفتن دولت و سیاست‌مداران آورده است بیان می‌کند که دولت از دخالت بیش از حد در امر تجارت که باعث بی‌رونقی تجارت شود بپرهیزد و در پیشرفت آن بکوشد و زمینه را برای تجارت فعال با دیگر کشورها فراهم آورد: «[به] دول همجوار و استحکام بنیان مودت، دقت و متاع مملکت خویش را با متاع او مبادله نماید و در پیشرفت تجارت بکوشد... طریق تجارت را به هر ملک بگشاید و تجار را ایمنی داده، علم بیاموزد» (همان، ۶۶۲).

ج) وابستگی به ارتش و نیروهای بیگانه

در دوران پایانی عمر دولتهاست که برای پابرجا ماندن دولت مجبور به استفاده از نیروی بیگانه در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و به ویژه نظامی می‌شود. قزاقان عهد قاجار نمونه خوبی در این زمینه است که با درخواست دولت ایران فعالیت‌اش را در ایران شروع کرد: «لشکریان سواره و توپچیان، حتی تلگراف‌چیان لباس مخصوص نظامی دارند. خصوصاً صاحب منصبان قزاق و نفرات آن که لباسشان بی‌کم و زیاد، چون قزاقان روس است، ولی می‌گویند اینان عبارت از یک فوج‌اند» (همان، ۷۷) و می‌پرسد که «نتوانستید از این بیست و پنج کرور جمعیت ایران بیست و پنج نفر تربیت کنید که بتواند به طور لایق از عهده گمرکات مملکت برآیند تا محتاج نشوید که از فرنگستان ملل خارجه را به موجب گزاف کرایه کرده به گمرک‌خانه‌های خودتان بگذارید» (همان، ۹۰). حتی اگر سربازان ایرانی نیز به اندازه کافی وجود داشتند، افسران یا مشاق همه از کشورهای خارجه بود که دولت آن‌ها را به کار گرفته بود؛ «همه‌جا تماشاکنان تا میدان مشق رسیدیم. میدانی دیدیم بسیار بزرگ، آب‌پاشی کرده‌اند، پاک و خیلی باصفا بود. چند دسته از سربازان مشق می‌کردند. خیلی تماشا کردیم. مشاق این سربازان، جوانی سی و پنج ساله از اهل مجارستان بود. خیلی متأسف شدم، زیرا آن جوان به صاحب منصبان پنجاه ساله ایرانی مشق می‌داد» (همان، ۱۳۰).

از نظر اقتصادی به دلیل سیاست‌های نادرست دولت و عدم بهره‌برداری صحیح و کافی از منابع داخلی دولت، کشور از نظر مالی وابسته به کشورهای بیگانه شده بود؛ حتی گاهی این وابستگی باعث نفوذ نیروهای بیگانه در امور کشوری هم می‌شد، «درباریان در فکر استقراض هستند. عاقبت این استقراض از دولت روس جابه‌جا شد و بیست کرور گرفتند. گمرکات را هم در مقابل تأمینات دادند تا هفتاد و پنج سال به سود صدپنج... دولت ایران از خسارت لغو عمل رژی متضرر و مقروض بود به سود گزاف. از این رو استقراضش لازم آمد که قرض انگلیس را بدهد» (همان، ۴۳۰). مراغه‌ای وابستگی ایران آن عهد را در همه زمینه‌ها به خارج به خوبی با ذکر پیشرفت ژاپن نشان می‌دهد که ژاپن در مدت‌ها پیش از لحاظ کارخانه‌ها و محصولات معدنی در سطح پایین قرار داشت، ولی اکنون ترقی زیادی نموده است. می‌توان چنین از نگرانی و شگفتی مراغه‌ای استنباط کرد که چه طور ایران هنوز به ژاپن نرسیده و کماکان در فقر منابع مالی و اقتصادی گرفتار است و برای مصارف خود باید وابسته به کشورهای بیگانه باشد: «سی سال

قبل ژاپون‌ها سی صد «طولانتو» زغال سنگ از معادن اخراج می‌کردند. امروزه پنج ملیان و نیم زغال سنگی محصول دارند و ابداً آهن نداشتند، اکنون به چهار و پنج ملیان «طولانتو» سر می‌زند... ترقی معارف ژاپونیان دنیا را به حیرت انداخته» (همان، ۶۷۳-۶۷۴).

مراغه‌ای درباب وابستگی ایران و به تبع آن نفوذ کشورهای خارجی در کشور این گونه اشاره می‌کند که چه طور کشورهای قدرتمند و حتی کشورهای کوچک نیز مانند ژاپون وارد کشور شده و نفوذ زیادی پیدا کردند: «از یک طرف تشریف آلمان آورده و منافع تجارتي خود را مدافعه می‌کند، از طرف دیگر آمریکا مکاتب می‌گشاید و قنصل می‌گمارد. فرداست که کشتی‌های ژاپون هم به خلیج فارس آمد و شد خواهد کرد» (همان، ۶۹۳). هنگام وضع پریشان ایران بود که عده‌ای برای رسیدن به مقاصد خود دست نیاز به سوی کشورهای خارجه دراز کردند و باعث شدند که کشورهای قدرتمند و عثمانی و غیره داخل ایران نفوذ و دخالت نمایند. «این‌ها را چندین سال است گفتیم و نوشتیم و تبلیغ کردیم، غیر از این‌که روزبه‌روز به بیداد افزودند و ساعت به ساعت به اضمحلال مجلس کوشیدند، این مفسدین و مبغضین عسکر عثمانی را به حدود ایران دعوت نمود که مجلس را برهم زند» (همان، ۷۲۵). وابستگی ایران در عهد قاجاران روزبه‌روز بیشتر می‌شد طوری که دولت‌های بیگانه با دادن پول (به هر عنوانی وام یا کمک مالی) بیشتر و بیشتر در سیاست خارجی و امور کشور دخالت می‌کردند: «پولی که به خاقان مغفور می‌دادند و مداخله‌ای که در مراوده خارجی ایران می‌نمودند و صاحب‌منصبانی که برای تعلیم عساکر ایران می‌فرستادند و مواجهی که به میرزاابوالحسن‌خان می‌دادند» (همان، ۲۸۰). مراغه‌ای وابستگی ایران به نیروهای بیگانه را این طور بیان می‌کند که اساساً دولت ایران چنان وابسته بیگانگان شده که می‌توان گفت دولت ایران بازیچه دولت روس است: «دولت ایران در دست دولت روس است. دولت روس هر وقت بخواهد می‌تواند حفظ حالت ایران را ضمانت بکند و بعضی ممالک را که از ایران گرفته پس بدهد» (همان، ۲۹۳).

۴. نتیجه‌گیری

نتیجه شمارش شاخص‌های زوال چنین است: ظلم (۱۷۷)، جهل (۱۴۱)، دشمن و بیگانه (۱۲۸)، جنگ (۹۸)، تخریب و خرابی (۷۲)، تجاوز (۶۶)، فساد (۵۰)، جنایت و خیانت (۴۴)، ترس

(۴۲)، استبداد (۴۱)، ضعف (۴۱)، شرارت (۴۰)، حبس و محبوس (۳۹)، غارت و دزدی (۳۶)، چاپلوسی (۳۰)، رشوه و رشوه‌گیری (۳۰)، بی‌غیرتی (۲۴)، بی‌قانونی (۲۲)، زور (۲۵)، بی‌دینی (۱۹)، تهمت و اهانت و افترا (۱۷)، تن‌آسایی (۱۶)، تکبر (۱۶)، ناامیدی (۱۶)، بدعت (۱۱)، خصومت (۱۱)، گمراهی (۹)، بی‌مروتی (۹)، آشفتگی (۷)، تقلید (۳). سیاحت‌نامه مانیفست آسیب‌شناسانه ایران اواخر دوران قاجار است. شگفت‌انگیز است اگر بدانیم که ظلم و جهل بالاترین بسامد را در میان نشانیان فروپاشی به خود ویژه نموده است. اگر سیاحت‌نامه را از منظر نشانیان فروپاشی بررسی نماییم می‌بینیم آنچه که از قدیم در فرهنگ ایرانی شناخته و سبب‌ساز برافتادن یک انتظام اجتماعی دانسته می‌شد، یعنی ستم و نادانی راستی‌آزمایی می‌شود و بر استبداد که ویژگی نظام سیاسی است چیره می‌گردد. تاکنون هرگاه نامی از قاجاران به میان می‌آمد آنچه که نخستین ویژگی در میان خصلت‌های گونه‌گون نام برده می‌شد استبداد بود، اما با دوباره‌خوانی خصائل قاجاران از راهرو یک مانیفست بی‌مثال آسیب‌شناسانه می‌توان دست از بدگویی در باب قاجاران برداشت و بر این باور استوار شد که نظام‌های سیاسی برآمده از خصائل جمعی یک نظام اجتماعی هستند و این اجتماع است که فرو می‌پاشد چه از منظر اخلاقی و چه از منظر خصلت‌های کارکردی. وجود ظلم و نادانی و نه استبداد است که سبب برافتادن یک نظام سیاسی می‌شود.

منابع

- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۵). مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، جلد ۱.
- اطهری‌مریان، سیدحسین (۱۳۷۸). کالبدشکافی زوال و انحطاط سیاسی از دیدگاه ابن‌خلدون و ماکیاوول، تهران: نشر بقیعه.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن، جلد ۵.
- آراین‌پور، یحیی (۱۳۸۲). از صبا تا نیما: تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، جلد نخست: بازگشت، بیداری، تهران، زوار، چاپ هشتم.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی ابن‌خلدون، تهران، پژمان.

جامعه‌شناسی تاریخی ----- دوره ۱۰، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷

- بالائی، کریستف (۱۳۸۶). *پیدایش رمان فارسی*، ترجمه مهوش قویمی و نسرین خیاط، تهران: معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، چاپ دوم.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۵). *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران، فرزان‌روز.
- حسین، طه (۱۳۸۲). *فلسفه اجتماعی ابن‌خلدون*، ترجمه امیر هوشنگ دانائی، تهران: نگاه.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران: جلد ۸.
- رینگر، مونیکا (۱۳۸۱). *آموزش دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- الفاخوری، حنا و خلیل الجر (۱۳۵۸). *تاریخ فلسفه در جهان اسلام*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: زمان، چاپ دوم.
- کامشاد، حسن (۱۳۸۴). *پایه‌گذاران نثر جدید فارسی*، تهران: نی.
- کسروی، احمد (۱۳۸۲). *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: نگاه.
- مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۸۴). *سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ*، به‌کوشش محمدعلی سپانلو، تهران: مرکز، چاپ یکم، ویراست دوم.
- معین، محمد (۱۳۸۷). *فرهنگ فارسی معین*، تهران: کتاب‌آراد.
- موسوی بجنوردی، سیدکاظم [زیرنظر] (۱۳۶۹). *ابن‌خلدون، عبد الرحمن*، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۳.